

# قنوس در آتش

مامور فداکار هنگام نجات مرد مستاجر، در آتش خشم او سوخت



می برد و به حیاط می رساند. متأسفانه همسر من چون او را در آغوش گرفته بوده، لباسش آغشته به تینر شده و او نیز دچار سوختگی می شود. پس از آن حاضران در محل حادثه شیلنگ آب را روی هردوی شان می گیرند تا آتش خاموش شود و سپس از او ژانسن و آتش نشانی درخواست کمک می کنند.»

شهید کرم پور را برای درمان ابتدا به بیمارستان سوانح و سوختگی شهید مطهری منتقل کردند، اما برای رسیدگی بیشتر و بهتر به بیمارستان چمران منتقل شد؛ «سرهنک قدیمی، رئیس شوهرم بود و ایشان با نهایت لطف هر چه در توان داشتند به همسر من و ماکمک کردند تا برای دریافت هر گونه کمکی هیچ مشکلی نداشته باشد. در بیمارستان چمران پزشکان گفتند همسر من دچار ۶۰ درصد سوختگی شده و نوع سوختگی اش نیز درجه سه بود و بر اثر حرارت آتش ناشی از تینر، بالاتنه و به خصوص قسمت سینه و دستانش به شدت سوخته بود. علاوه بر این، راه تنفسی همسر من سوخته بود و برای همین برایش لوله گذاری کردند. پزشکان منتظر بودند تا حال عمومی همسر من کمی بهتر شود تا او را جراحی کنند که متأسفانه این اتفاق نیفتاد و ایشان به شهادت رسید.»

شهید کرم پور ۳۵ ساله بود و دانش آموخته حقوق. آن طور که همسرش توضیح می دهد، او بسیار مهربان بود و دلسوز و همدلی از دستش برمی آمد برای مردم انجام می داد: «همسر من چون حقوق خوانده بود، سوال حقوقی هیچ کس را بی جواب نمی گذاشت. نسبت به مشکلات مردم بی تفاوت نبود و بارنج آنها، او هم رنج می کشید. برایم تعریف می کرد یک بار وقتی برای اجرای حکم تخلیه رفته بود، دختر کوچکی آنجا بود که به همسر من گفته بود عمو، آمده ای خانه ما را تخلیه کنی؟ همین موضوع باعث شده بود آقا پرویز با صاحبخانه صحبت کند و از او مهلت بیشتری بگیرد یا برای حکم تخلیه به محل دیگری رفته بود که آنجا مرد مستاجر گفته بود پسرم کنکور دارد و الان نمی تواند تخلیه کند. صاحبخانه راضی نمی شد، اما وقتی همسر من با او صحبت کرده بود، رضایت داده تا زمان برگزاری کنکور در خانه بماند. ما وقتی ازدواج کردیم، کم سن و سال بودیم، اما پا به پای هم تلاش کردیم و زندگی را ساختیم. برای پیشرفت او هر کاری از دستم برمی آمد، انجام می دادم. دلم می خواست درسش را ادامه دهد، چون تأثیر خوبی روی فرزندان من داشت. او عاشق شغل و لباسش بود و با عشق و علاقه و مخلصانه به کشور و مردمش خدمت می کرد. دیدن جای خالی او برای من، دو فرزند و پدر و مادرش بسیار دشوار است.»

دستگاه همسر من در حادثه ای سوخته است. اما ما چرا آن طور که اعلام شد، فقط سوختگی ساده دست ها نبود. روز حادثه (دوم شهریور)، شهید کرم پور قرار بود برای اجرای ابلاغ قضایی و حکم خلع ید همراه نماینده دادستان و دادورز به خانه ای در خیابان یخچال تهران برود. اتفاقی عجیب در انتظار او بود: «خانه ای که به آن مراجعه کردند، به نام خانمی است که از همسرش جدا شده، اما پدر با پسر ۲۰ ساله اش در آن زندگی می کنند. خانم حکم تخلیه را داشته، اما مرد حاضر به تخلیه خانه نبوده است. در همین حین، مرد ظرف حاوی تینر را برداشته و روی خودش می ریزد و می گوید می خواهم خودم را آتش بزنم و کبریت هم داشته است. همسر من مرد را از پشت سر در آغوش و کبریت را هم از دستش می گیرد تا مانع خودسوزی او شود. مرد به همسر من می گوید چشم من می سوزد. آقا پرویز، مرد را به نماینده دادستان می سپارد و سپس به آشپزخانه می رود تا با پارچ برای او آب بیاورد که صورتش را بشوید. آن مرد چون سیگاری بوده، فندک هم داشته و برای همین فندک را زده و چون لباسش از قبل به تینر آغشته بوده، به سرعت آتش گرفته است. همسر من که متوجه این اتفاق شده، پارچ آب را روی او می ریزد تا آتش خاموش شود. بعد هم برای این که آتش به افراد دیگر در صحنه حادثه آسیب نزنند، او را از پله ها پایین

کل مراسم تشییع پیکر، اندوه است و حسرتی بی پایان. هم برای همقطاران شهید ستوان دوم پرویز کرم پور که با غمی جانفرسا در مراسم اشک ریختند و هم برای همسر و دو فرزندش که شهادت او را هنوز باور ندارند. انگار منتظرند پدر با هم کلید بپندازد و وارد خانه شود، اما او به کاروان شهدای مدافعان وطن پیوسته و خاطره فداکاری اش در ذهن مردم، همقطاران و خانواده اش ثبت و ضبط شده است.

هنوز صدای قاری قرآن از خانه مادر شهید می آید و گوشه گوشه خانه، مادر را یاد پسر از دست رفته اش می اندازد. سیده راحله موسوی، همسر شهید آه بلندی می کشد و از روز حادثه می گوید: همسر من مرخصی گرفته و قرار بود برای مراسم ترحیم یکی از اقوام من به تبریز برویم، اما به دلیل شیوع بیماری کرونا این اتفاق نیفتاد. وقتی از سفر منصرف شدیم، آقا پرویز که در کلاتری قلهک بود، با محل کارش تماس گرفت و برای حضور در آنجا اعلام آمادگی کرد و بعد هم آماده شد تا به کلاتری برود. از او خواستم در خانه بماند، اما گفت کار مردم و مراجعه کنندگان روی زمین مانده است و باید بروم و رفت. ساعت ۴ یا ۵ بعد از ظهر بود که همکارانش با من تماس گرفتند و گفتند

ملیکانصرتی  
تیش



مامور فداکار هنگامی که قصد داشت مرد آتش افروز را از مرگ نجات دهد لباسهای خودش آتش گرفت و بر اثر شدت سوختگی به شهادت رسید



## راز جسد تکه تکه در میان پتو

ماموران زن میانسال را دستگیر کرده و به تحقیق از او پرداختند که اظهار کرد: من و همسر من ۲۲ سال قبل با هم ازدواج کردیم اما شوهر من معتاد بود. ما صاحب یک دختر بودیم اما چون از بد رفتاری های او خسته شده بودم از ابراهیم جدا شدم. دخترم با پدرش زندگی می کرد و من گاهی اوقات به ملاقات دخترم می رفتم. مدتی بود دختر ۲۰ ساله ام به شدت بی تاب می کرد و از من می خواست تا بار دیگر با پدرش ازدواج کنم و به خانه آنها برگردم. اما چون می دانستم شوهر من بد خلقی است قبول نکردم. دخترم بعضی اوقات به دیدن من می آمد تا این که از دخترم شنیدم پدرش اعتیادش را ترک کرده و از من خواست دوباره با هم زندگی کنیم. قبول کردم اما چند روز بعد متوجه شدم او هنوز مواد مصرف می کند. آنجا بود که حس گذشته ام برگشت و به فکر انتقام افتادم. روز حادثه با ضربات چاقو او را

پرونده زن میانسال که در اقدامی هولناک بعد از کشتن شوهر سابقش، جسد او را تکه تکه کرده بود در دادگاه جنایی بررسی شد. وکیل متهم ادعا دارد، این زن بیمار روانی است و به خاطر بیماری اش مرتکب قتل شده است؛ ادعایی که کارشناسان پزشکی قانونی آن را رد کرده اند.

ماجرای دو سال قبل و با گزارش کشف جسدی توسط راننده ای فاش و رسیدگی به پرونده آغاز شد. ماموران خود را به آدرس مورد نظر رساندند که راننده تاکسی گفت: ساعتی قبل زنی را به عنوان درستی سوار کردم. از من خواست او را به خارج از شهر ببرم. بسته ای همراه داشت که وقتی می خواست آن را داخل خودرو بگذارد متوجه شدم جسد تکه تکه شده مردی در میان پتو پیچیده شده است.

امیرعلی  
حقیقت طلب

تیش

محاكمة هفته

متهم در جایگاه قرار گرفت و گفت: شوهر من کشتن من چون به من ظلم می کرد؛ البته قصدم کشتن او نبود. ابراهیم به من حمله کرد و من در دفاع از خود او را کشتدم. یک لحظه کنترل من را از دست دادم و از کار خود پشیمانم.

سپس وکیل مدافع او در جایگاه قرار گرفت و در دفاع از موکلش گفت: این پرونده دارای نواقص است و پزشکی قانونی در مرحله موکل را بیمار تشخیص داده که درخواست دارم این موضوع بررسی شود. تحقیقات هم در دادسرا کامل نیست و صحنه قتل بازسازی نشده است.

با توجه به نواقص پرونده، قضات پرونده را به دادسرا بازگرداندند تا تحقیقات بیشتری صورت بگیرد.

کشتن و سرش را از بدنش جدا کردم. برای این که بتوانم جسد را جابه جا کنم آن را تکه تکه کرده و داخل پتو گذاشتم و تاکسی دربست گرفتم، اما هنگام انتقال جسد دست جنازه شوهر من بیرون آمد و راننده متوجه شد. پس از اعترافات این زن، دخترش با مراجعه به دادسرا از مادرش شکایت کرد و برای او قصاص خواست و گفت: پدرم معتاد و بداخلاق بود اما دلیل نمی شد که مادرم او را به قتل برساند. در ادامه، پرونده محبوبه به کمیسیون پزشکی قانونی ارسال شد تا سلامت روانی اش بررسی شود که بعد از کش و قوس های فراوان، کمیسیون ۹ نفره نظر دادند که بیماری او در حدی نیست که رافع مسوولیتش باشد و بیماری روانی او بعد از ارتکاب قتل ایجاد شده است.

به این ترتیب پرونده با صدور کیفرخواست به اتهام قتل عمدی به دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد و متهم در شعبه دهم یای میز محاکمه قرار گرفت. در این جلسه اولیای دم برای قاتل درخواست قصاص کردند سپس

